

ارزیابی دیدگاه گلدزیهر در خصوص عصمت پیامبر اکرم *

فتحیه فتاحی زاده* و هاجر اسدی***

چکیده

گلدزیهر، مستشرق مجاری الاصل، در بخش اول اثر مشهور خویش «العقیده و الشریعة فی الاسلامی»، متعرض بحث عصمت نبی اکرم شده است. وی در مقاله «محمد و اسلام» با استناد به دلایلی، صلاحیت پیامبر اکرم را به عنوان «اسوه حسنه» کاملاً ردّ و سپس با تکیه بر این ادعا، معصومیت ایشان را انکار می‌کند. اگرچه در واکنش به دیدگاه وی، پاسخ‌های موجزی از سوی محققان اسلامی داده شده است بخش‌هایی از آن همچنان بی‌پاسخ مانده است؛ لذا پژوهش حاضر درصدد است با اتخاذ روش تحلیلی - انتقادی، ضمن بیان دقیق نظریه گلدزیهر در این خصوص و استخراج مبانی و مستندات نقلی و درون دینی وی هر یک را به‌طور جداگانه مورد ارزیابی و مذاقه قرار دهد. یافته‌های پژوهش از عدم تسلط و اشراف علمی گلدزیهر بر منابع اسلامی اعم از آیات و روایات و در نتیجه فهم ناقص و نادرست او حکایت می‌کند.

واژگان کلیدی: پیامبر ﷺ، الگو، عصمت، گلدزیهر، مستشرقان.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۷/۲۰.

** استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء تهران: f_fattahizade@alzahra.ac.ir

*** دانش‌آموخته دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء تهران (نویسنده مسئول): Theology87@yahoo.com

مقدمه

خداوند برای هدایت بشر و نیل او به سعادت ابدی، الگوهای نیک مزین به اوصاف متعالی و ملکه عصمت قرار داده است. وجود مقدس نبی اکرم ﷺ سرآمد انبیا و الگوهای بشری است که انتساب به این مقام در گرو استحقاق ذاتی شخص ایشان است. سیره پیامبر در طی زندگانی با برکتشان سند محکمی بر این شایستگی است که هر مسلمان و غیر مسلمان منصف با بررسی آن، مجذوب این چهره نورانی و ملکات عالی نفسانی ایشان می‌شود.

ایگناس گلدزیهر در بسیاری موارد متعرض شخصیت پیامبر اکرم و ماهیت قرآن کریم شده است. وی در مقاله «محمد و اسلام» خود ضمن کتاب «العقیده و الشریعة فی الاسلامی»^[۱] یا «درس‌هایی درباره اسلام»^[۲]، اظهاراتی نسبت به شخص نبی اکرم بیان کرده است. از دیدگاه‌های شاخص او در این مقاله، انکار عصمت پیامبر در پوشش ردّ شایستگی و صلاحیت ایشان به عنوان «اسوه حسنه» است؛ به عبارتی دیگر، گلدزیهر غیرمستقیم وارد بحث عصمت می‌گردد و با انکار مقام اسوه حسنه نبی اکرم، مقام عصمت ایشان را ردّ می‌کند. این خاورشناس مجاری، ادعای خود را در این باره، مستند به دلایلی اعم از نقلی و غیر نقلی مطرح کرده است.

در واکنش به این نظر، اگرچه تاکنون پاسخ‌های موجز و مختصری از سوی برخی محققان اسلامی، مانند غزالی مصری در کتاب «محاكمه گلدزیهر صهیونیست» ارائه شده است، لیکن بخش‌هایی از ادعای وی بدون ارزیابی دقیق علمی باقی مانده است؛ لذا در این نوشتار تلاش می‌شود ضمن تبیین نظریه گلدزیهر در مقاله «محمد و اسلام»، به این پرسش‌ها پاسخ دهد: مبانی نقلی گلدزیهر و مستندات قرآنی و روایی او درخصوص طرح نظریه‌اش مبنی بر عدم شایستگی نبی اکرم به عنوان اسوه حسنه چیست؟ تا چه اندازه، مبانی و مستندات نقلی ارائه شده توسط گلدزیهر از اعتبار برخوردار است؟

بیان نظریه گلدزیهر در خصوص عصمت نبی اکرم

ایگناس گلدزیهر پیش از مطرح کردن نظریه خویش، از آن به عنوان جنبه‌های منفی تابلوی اسلام یاد می‌کند و می‌گوید: اسلام قادر نخواهد بود که نمونه‌های اخلاقی و اسوه عملی برای مسلمانان ترسیم نماید تا به آن تأسی و اقتدا کنند. همچنین وی معتقد است خود محمد ﷺ نیز چنین اوصافی را برای خویش قائل نبوده است و تنها خود را مبشر و منذر می‌دانست نه نمونه والای اخلاقی و مثل اعلی. به فرض اینکه او «اسوه حسنه» هم باشد، این مقام را جز در پرتو امیدواری به خدا و یاد او به دست نیاورده است.

این مستشرق مجاری در راستای ارائه بیان محکم‌تری از نظریه خویش اظهار می‌کند: شخص پیامبر از ته دل و از روی اخلاص و صداقت به ضعف انسانی و عیوب و نقایص خویش معترف بود و همیشه از مسلمانان می‌خواست او را به صورت مردی دارای عیوب یک انسان بنگرند؛ لذا این کار او بسیار بزرگ و برجسته‌تر از شخصیت اوست. از نگاه گلدزیهر، پیامبر هیچ‌گاه خود را یک قدیس (معصوم) نمی‌دید و نمی‌خواست چنین شناخته شود، بلکه او ضعف بشری را مانع از صاحب معجزات بودن خویش می‌دانست، اما با این وجود، روزگار و محیط، صفت معصومیت را هم به او بخشید (ر.ک: گلدزیهر، العقیده، ۱۹۴۶: ۲۵ و ۲۶).

گلدزیهر در پایان، برای اثبات هر چه بیشتر نظریه خویش، به سخنان دانشمند ایتالیایی، لیون کایتانی، در کتاب «حولیات الاسلام» در خصوص خشونت و جنگ‌طلبی پیامبر اشاره می‌کند (ر.ک: همان، ۲۶-۳۰) و توجه به سخنان او را در این زمینه، امری ضروری می‌داند که نباید به فراموشی سپرد؛ چنان که می‌نویسد: «فراموش نشود که بایستی بر خصوصیات پیامبری او، به ویژه در دوران مدینه، یعنی آن روزهایی که او از یک خشک مقدس مسالمت جو و شکیب، به یک رئیس دولت جنگ‌جو تبدیل می‌شود، نیز نظر بیفکنیم» (همان).

مبانی و مستندات نقلی گلدزیهر و ارزیابی آن

برای درک روشن‌تر مبانی گلدزیهر، نظریه وی را در سه بخش می‌آوریم:

بخش اول: عدم تصریح قرآن، بر مقام اسوهی حسنه‌ی پیامبر

گلدزیهر در کتابش ادعا می‌کند قرآن کریم، مقام اسوه حسنه را برای شخص پیامبر ﷺ تأیید نمی‌کند. وی ادعای خود را به دو آیه مستند می‌سازد که در ذیل می‌آوریم:

۱. مستند قرآنی اول و نقد آن

﴿يَا أَيُّهَا الْعَبِئُ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذَنُهُ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ (احزاب/ ۴۶-۴۵).

۸۷

گلدزیهر با استشهاد به این دو آیه می‌گوید: محمد ﷺ خود را تنها راهنما و وسیله‌ای برای ابلاغ و نشر وحی در میان غیرمؤمنان می‌دانست نه نمونه والای اخلاقی (همان).

از جمله اشکالات جدی به استدلال فوق، عدم توجه وی به معنای صحیح «سراجا منیرا» است. او پنداشته است که این آیه تنها به مرشد و راهنما بودن پیامبر اشاره دارد، در حالی که با فهم معنای دقیق «سراجا منیرا» می‌توان الگو بودن ایشان را در بعد عملی و اخلاقی درک کرد. مفسران اهل سنت و شیعه، ذیل این آیه معنای «سراج منیر» را چنین بیان کرده‌اند: وجود مقدس

پیامبر چون چراغی نورانی است که بندگان تنها در صورت تبعیت از ایشان خواهند توانست از پرتو آن نور بهره گیرند و راه هدایت و سعادت را بیابند و از گمراهی در ضلالت خارج شوند (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۲ق: ۱۴/۲۲؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴: ۴۹۴/۱۶؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲: ۸/۵۶۹).

اکنون با درک معنای صحیح «سراجا منیرا» آیا می‌توان گفت که پیامبر تنها داعی و مرشد است نه الگوی عملی و اخلاقی؟! چطور ممکن است فردی متصف به سراج منیر گردد، ولی شایسته الگوبرداری نباشد؟! چطور ممکن است فردی نور وجودش هدایت‌گر دیگران باشد، ولی تبعیت و تأسی از او مطرح نباشد؟! بی‌گمان، گلدزیهر که به دو آیه فوق استشهاد کرده، معنای آن را درست درک نکرده و پنداشته است محمد ﷺ یک سخن‌گو است و با زبانش دیگران را ارشاد می‌کند، اما عملش نمی‌تواند الگو و سرمشق دیگران باشد! چگونه ممکن است انسان «سراجا منیرا» یا چراغ نور افشان معرفی شود، اما در عمل و خُلق او، نقطه تاریکی وجود داشته باشد؟! (غزالی مصری، محاکمه گلدزیهر، ۱۳۶۳: ۵۵).

نور بودن پیامبر به طور ضمنی، دلالت بر تاریک بودن جهان دارد. در حقیقت، آنچه نور پیامبر را برای ما آشکار می‌کند، تعالی شخصیت پیامبر است. او هر چند در این عالم تاییده و مسیرهای هدایت را روشن کرده است، از پاکی‌های این عالم پاکی نگرفته و از ناپاکی‌های جهان، آلودگی نیافته است. همان گونه که نور حسی و ظاهری بر همه چیز می‌تابد و در عین حال، رنگ و بوی چیزی را به خود نمی‌گیرد و پاکی خود را حفظ می‌کند، به همان صورت جزر و مدهای این عالم و زشتی و زیبایی‌های این جهان بر وجود پیامبر چیزی نمی‌افزاید (بنایی جهرمی، الم این است محمد ﷺ ظلمت‌زدایی پیامبر از حیات انسان معاصر، ۱۳۸۵: ۲۹). آیا می‌توان گفت نوری به این عظمت، شایسته اقتدا در تمام ابعاد زندگی‌اش نباشد؟!

۲. مستند قرآنی دوم و نقد آن

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

۸۸ (احزاب/ ۲۱).

گلدزیهر بعد از انکار اسوه بودن پیامبر با استناد به آیه قبل، با این آیه رو به رو می‌شود و با اصرار و پافشاری هر چه تمام‌تر برای برون‌رفت از این تنگنا می‌گوید: به فرض اینکه [محمد ﷺ] اسوه حسنه هم باشد، این مقام را جز در پرتو امیدواری به خدا و بسیار یاد کردن خدا به دست نیاورده است (گلدزیهر، العقیده والشریعه فی الاسلام، ۱۹۴۶م: ۲۷).

سه اشکال بر مستند قرآنی دوم گلدزیهر وارد است که در ذیل مطرح می‌شود:

اشکال اول - ناآگاهی نسبت به لسان عرب

شواهدی دال بر عدم اشراف و احاطه گلدزیهر بر دستور زبان عربی وجود دارد که سه نمونه را در ذیل مورد اشاره قرار می‌دهیم:

شاهد اول - «لمن کان» بدل است از «کم»

وی «لمن» را قیدی برای «اسوة حسنه» در نظر گرفته است و می‌گوید: در صورتی محمد ﷺ اسوه حسنه است که امید به خدا و ایمان به روز قیامت داشته باشد، در غیر این صورت، نمی‌تواند اسوه باشد. این ادعا در حالی است که اکثر مفسران اهل سنت «لمن» را بدل از «کم» و قیدی دانسته‌اند برای آنان که می‌خواهند از پیامبر تبعیت کنند (ر.ک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۴۳۳؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲: ۲۰ / ۷۱؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۲: ۲۱ / ۹۲؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۰۷: ۳ / ۵۳۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۱۴۰۵: ۵ / ۲۲۴).

شاهد دوم: «لمن کان...» صله یا صفت است برای «حسنة»

در برخی از کتب تفسیری مانند تفسیر بیضاوی و قرطبی «لمن کان...» صله یا صفت برای «حسنة» در نظر گرفته شده است چون غایب نمی‌تواند بدل از مخاطب باشد (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۱۳۶۴: ۱۴ / ۱۵۶؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۱۴۱۸: ۴ / ۲۲۸) اما چه «من» را بدل از «لکم» بگیرند و چه صله یا صفت برای «حسنة»، برگشت هر سه وجه به یک معنا است (طباطبایی، المیزان، فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۴۳۳).

شاهد سوم: گلدزیهر برای چاره اندیشی جهت برون‌رفت از این تنگنای مخالفت با ادبیات عرب، این قید را بر سخن خود می‌افزاید که از دیدگاه قرآن پیامبر «سرمشق نیکو» نیست مگر با شرط مذکور بی‌خبر از آنکه اگر چنین بود، جا داشت این شرط به صورت: «ان کان یرجو الله» بیاید، نه به شکل «لمن کان یرجو الله...». وانگهی به فرض آنکه قرآن کریم این قید را آورده باشد که در صورتی که پیامبر به خدا امید داشته و او را بسیار یاد کند سرمشق دیگران است، آیا مگر رسول الله ﷺ به چنین مرتبه‌ای نائل نشده بودند؟؟ (پورطباطبایی، قرآن پژوهی گلدزیهر، ۱۳۸۶: ۱۹۹-۱۹۸ (با تلخیص؛ نیز، غزالی مصری، ۱۳۶۳: ۵۲).

اشکال دوم - دلالت نصّ آیه مذکور بر اسوه بودن پیامبر ﷺ

صرف نظر از اشکال نخست، شواهدی در این آیه وجود دارد که به قطع و یقین، اسوه بودن پیامبر را برای همه مسلمانان در تمامی احوال تأیید می‌کند:

شاهد اول: دو حرف «لام» و «قد» که آیه با آنها شروع شده، در ادبیات عرب قطعی و حتمی بودن مضمون پیام را می‌رساند؛ لذا اسوه و الگو بودن پیامبر از نگاه وحی، قطعی و مورد تأکید است. شاهد دوم: استفاده از فعل ماضی «کان» در آیه، معنای ثبوت، استمرار و فراگیری را افاده می‌کند؛ چرا که می‌خواهد بفهماند این تکلیفی همیشه ثابت است و همیشه باید به آن جناب تأسی شود (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۴۳۲).

شاهد سوم: تعبیر «فی رسول الله» بیانگر این است که ظرفیت وجود ارسالی، سراسر درس و پیام و الگو سنجی است (هاشمی، قرآن و شاخصه‌های اخلاق نبوی، ۱۳۸۵: ۴۵) طبق این تعبیر در وجود پیغمبر یک الگو وجود دارد. البته مقصود این است که خود پیامبر الگوی شماست، اما با کاربرد عبارت «فی رسول الله» گویی این پیامبر دو شخصیت است: شخصیتی که شما الآن به طور سطحی آن را می‌شناسید و شخصیتی که به آن پی نبرده‌اید و باید او را بشناسید که در شخصیت اول پنهان است و این همان شخصیت است که اگر به آن پی ببرید و آن را بشناسید، باید الگوی شما قرار بگیرد.

شاهد چهارم: آیه، در سخت‌ترین مقطع رسالت، یعنی در زمان جهاد (آن هم جنگ احزاب که در شرایط بسیار سخت انجام شد) نازل شد و این پیام را دارد که اسوه بودن پیامبر در همه ابعاد و در اوج قرار دارد و به بخشی از شخصیت او محدود نمی‌شود (الهامی‌نیا، رسول الله اسوه حسنه بشری، ۱۳۸۵: ۷۹) همچنان که قرطبی نیز در تفسیر خود آورده است: اسوه حسنه یعنی در تمام موارد ایشان اسوه هستند یعنی در تمام احوال و افعال (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۱۳۶۴: ۱۴ / ۱۵۶). نظر زمخشری نیز همین است.

شاهد پنجم: از عمومیت خطاب آیه نسبت به همه مسلمانان در هر زمان و مکان، چنین برداشت می‌شود که تأسی به شخصیت بی‌نظیر پیامبر محدود به مقطع زمانی و مکانی خاصی نیست و آن وجود نازنین برای همه کس و در همه جا و در هر زمان الگویی منحصر به فرد است و این عمومیت استثنایپذیر نیست (الهامی‌نیا، رسول الله اسوه حسنه بشری، ۱۳۸۵: ۸۰).

شاهد ششم: واژه اسوه، علاوه بر مفهوم الگو و معیار بودن، مفهوم شایسته بودن را نیز در خود نهفته دارد (هاشمی، قرآن و شاخصه‌های اخلاقی نبوی، ۱۳۸۵: ۴۵).

اشکال سوم: دلالت آیات دیگر بر اسوه بودن پیامبر

با صرف نظر از آیه فوق، در بسیاری از آیات دیگر، اسوه بودن پیامبر به روشنی دریافت می‌شود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ﴾ (قلم/ ۴): ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ﴾

(آل عمران / ۳۱) و ﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (اعراف / ۱۵۸) (آیات دیگر: حشر / ۷؛ نساء / ۵۹ و ۶۴). با این وجود، گلدزیهر چگونه چنین اظهار نظری می‌کند؟ این ادعای وی که قرآن، محمد ﷺ را سرمشق اخلاقی مسلمانان قرار نداده است، چه سهمی از حقیقت دارد؟! (پورطباطبایی، قرآن پژوهی گلدزیهر، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

بخش دوم - اعتراف و اقرار محمد ﷺ بر ضعف بشری خویش

ابتدا باید مشخص گردد که مراد وی از اقرار پیامبر اکرم بر ضعف بشری خود چیست و این اعتراف در کدام منابع بیان شده است؛ زیرا وی در این باره هیچ مستندی ارائه نکرده و سخن خود را بدون دلیل رها کرده است که این خود، اشکالی جدی است. لکن فرض آن است که وی دلایل خویش را در این باره از قلم انداخته باشد؛ لذا پژوهندگان سعی دارند آن دسته از شواهدی را که در ظاهر، دال بر اعتراف پیامبر اکرم بر ضعف بشری خویش است، ذکر نموده، و مورد ارزیابی قرار دهند.

مستندات روایی مفروض گلدزیهر و نقد آن

روایاتی که به تواتر در کتب شیعه و اهل سنت ذکر شده که در ظاهر، بیانگر ضعف بشری پیامبر هستند: رسول خدا فرمودند: «أنا عبد أكل كما يأكل العبد و أجلس كما يجلس العبد» (مجلسی، بحار الانوار، بی تا: ۶۳ / ۴۱۰؛ ابن احمد الطبقات الكبرى، ۱۳۲۱: ۱ / ۹۲) ^[۳] در صورت استناد گلدزیهر به این دسته از روایات که دال بر بشریت پیامبر و برخورداری ایشان از صفات بشری است، دو اشکال مطرح می‌گردد:

یک. انکار امر بدیهی عقلی و تاریخی؛ نفی بشر بودن انبیای پیشین

آری پیامبر ﷺ بشر و مانند سایر افراد معمول مردم، برخوردار از لوازم و غرایز بشری بوده است، ولی این اندیشه که نبی و اسوه نمی‌تواند برخوردار از صفات بشری باشد، از اساس باطل است؛ چنان که تمامی انبیاء بشر بوده و در عین حال از شایستگی و صلاحیت لازم برای الگو بودن برخوردار بودند. آیا گلدزیهر یهودی، هیچ گاه مدعی است که حضرت موسی عليه السلام به جهت داشتن ضعف بشری، نبی و قدیس نبوده است؟! حضرت عیسی عليه السلام چطور؟! در حالی که هیچ شک و تردیدی در برخورداری انبیای سلف از ملزومات بشری وجود ندارد. در ثانی، مگر برخورداری از ضعف بشری، مستلزم صدور سیئه از انسان می‌گردد؟ (گلدزیهر، العقیده والشریعه فی الاسلام، ۱۹۴۶م: ۲۶؛ پاورقی مترجم عربی).

دو - عدم توجه به روایات معارض

اگرچه پیامبر اکرم در جایی فرمود: «إنما أنا عبد أكل كما يأكل العبد...»، در جایی دیگر و روایات معارض دیگری، به منزلت و جایگاه خویش و رسالتشان نیز معترف هستند. برای

نمونه، ایشان در روایتی می‌فرمایند: «أنا سيد ولد آدم» (مجلسی، بحارالانوار، بی تا: ۹/ ۲۹۴). این تعارض، صرفاً یک تعارض ظاهری و قابل جمع است. روایات دسته نخست، ناظر بر ویژگی‌های جسمانی نبی اکرم ﷺ و روایات دسته دوم، ناظر بر خصوصیات و امتیازات روحی و معنوی ایشان است.

گلدزیهر جهت اثبات نظریه خویش در این خصوص، سعی در همراه نمودن پیامبر با خویش داشته است تا بدین وسیله بتواند به نوعی این مطلب را در ذهن مخاطب تثبیت کند که آری، محمد ﷺ نیز خود، آگاه به ضعف خویش بوده است که نمی‌تواند اسوه و الگو برای مسلمانان باشد. در حقیقت، گلدزیهر برای افزایش سطح تأثیر در مخاطب تلاش کرده تا با انتساب صفاتی چون اخلاص و درک صحیح داشتن به پیامبر (گلدزیهر، درس‌هایی درباره اسلام، ۱۳۷۵: ۲۶)، به مطلوب خویش یعنی انکار اسوه بودن ایشان دست یابد (همچنین ر.ک: حکیم، المستشرقون و شبهاتهم حول القرآن، ۱۴۰۵: ۳۹).

بخش سوم - اقرار پیامبر بر قدیس نبودن خویش

گلدزیهر بعد از ادعای اقرار پیامبر بر عدم قداست خویش، می‌گوید: محمد ﷺ هیچ‌گاه خود را یک قدیس نمی‌دانست و به جهت داشتن ضعف بشری، خود را صاحب معجزه نمی‌دانست و نمی‌خواست که دیگران نیز او را چنین بشناسند. در نگاه این خاورشناس، ضعف بشری مانعی برای قداست و صاحب معجزه بودن است.

پیش از بررسی این ادعا، باید دانست مراد واقعی او از واژه قدیس چیست؟! دو معنا برای واژه قدیس متصور است که در صورت تصور هر کدام پاسخ متفاوت خواهد بود.

الف) نداشتن صفات بشری

گلدزیهر معتقد است محمد ﷺ به ضعف بشری خود اعتراف کرده است. پس نمی‌تواند قدیس باشد؛ بنابراین، قدیس به معنای کسی است که فاقد صفات بشری است.

در پاسخ باید گفت: در صورت فرض چنین معنایی، سخن گلدزیهر درباره پیامبر صحیح است؛ زیرا پیامبر به صراحت، بشر بودن و داشتن صفات بشری خویش را تصدیق نموده است؛ همچنان که پیش از این اشاره کردیم. پس با این وجود، موسی و عیسی ﷺ نیز قدیس نیستند؛ چرا که آنان نیز بشر هستند و دارای صفات بشری و به این امر نیز معترف بودند. مگر اینکه گلدزیهر بخواهد منکر این مسئله شود که در صورت انکار این امر بدیهی، تعصب و غرض‌ورزی او نسبت به نبی اکرم پیش از پیش آشکار می‌گردد!!

این ادعا تا آنجا که پیامبر به قدیس نبودن خویش (به معنای نخست) اعتراف دارد، صحیح است، اما اشکال این جاست که وی مدعی است محمد ﷺ به سبب داشتن ضعف بشری (قدیس نبودن)، خود را صاحب معجزه نمی‌داند. بر این قسمت از ادعای گلدزیهر، سه اشکال وارد است:

اشکال اول - عدم توجه به برهان عقلی؛ معجزه، لازمه دعوی نبوت و رسالت

در صورت قبول این فرض که پیامبر خود را صاحب معجزه نمی‌داند، چگونه ایشان ادعای نبوت داشته‌اند؟! چرا که برهان عقلی چنین حکم می‌کند که برای فهم اینکه به چه کسی وحی شده است، باید راهی باشد که بفهمیم آن شخص لیاقت تلقی وحی را دارد یا نه؛ زیرا وحی برای دیگران امر محسوسی نیست. بنابراین، راهی برای تشخیص نیست مگر آوردن معجزه؛ کاری که دیگران قادر به انجام آن نیستند (برای تفصیل ر.ک: مصباح یزدی، معارف قرآن، ۱۳۸۴: ۱/۵۷-۷۲).

اشکال دوم - عدم توجه به آیات دال بر اعجاز پیامبر

از برخی آیات فهمیده می‌شود که پیامبر اسلام غیر از قرآن (برای تفصیل معجزه بودن قرآن، ر.ک: هیتو، المعجزه القرآنیة، ۱۴۱۲ق؛ مصباح یزدی، معارف قرآن، ۱۳۸۴: ۱/۱۱۳-۱۳۱)، صاحب معجزات دیگری نیز بوده است که هر کدام به نوبه خود خرق عادت است که از سوی خداوند به ایشان عطا شده است (برای تفصیل سایر معجزات پیامبر ر.ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بی تا؛ مانند شق القمر (قمر / ۱ و ۲)).

اشکال سوم - عدم توجه به روایات متواتر دال بر اعجاز پیامبر

روایات متواتر و مستفیض زیادی نقل شده است که معجزات زیادی از پیامبر اکرم ظاهر شده است. گاهی اتفاق می‌افتاد که در یک روز چندین خرق عادت از پیامبر ظاهر می‌شد. بعضی از آنها به پیشنهاد کفار و برای اظهار نبوت بود و بعضی دیگر به منظور اظهار نبوت نبود (مصباح یزدی، معارف قرآن، ۱۳۸۴: ۱/۱۴۴؛ نیز، ر.ک: عطاردی، زندگانی چهارده معصوم، ۱۳۹۰: ۹-۴۴؛ محرمی، جلوه‌های اعجاز معصومین، ۱۳۷۸: ۱-۱۴۴) حال، با توجه به شواهد عقلی و نقلی فوق، چگونه می‌توان ادعا کرد که پیامبر خود را صاحب معجزه نمی‌دانست؟! مگر اینکه از همه شواهد چشم‌پوشی کنیم و تنها بر این ادعای بی‌اساس، پافشاری کنیم.

گلدزیهر ادعای خویش مبنی بر عدم برخورداری پیامبر از معجزه را با استناد به دلیل محکمی ارائه نکرده است و همان طور که بیان شد، سخن او ادعایی بی‌اساس است. اما چنانچه وی این سخن را به دلالت آیاتی مانند اسراء/ ۹۳-۹۱ مطرح کرده باشد^[۴]، باز هم این دلیل مقبول نیست و سه اشکال بر آن وارد است:

یک. عدم توجه به آیات و روایات دیگر

پاسخ منفی به مطالبات مردم برای آوردن معجزه، امری فراگیر و عام نیست. چنان که پیش از این گذشت، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که پیامبر پاسخ مثبت به درخواست‌های مردم مبنی بر صدور معجزه داده‌اند. بنابراین، آیا تعمیم‌دادن این امر که پاسخ پیامبر همیشه منفی بوده است امری منطقی و معقول است؟!

دو. در نظر نگرفتن قیود قرآنی

صدور معجزه منوط به إذن خداوند است. این پندار که پیامبر می‌توانسته از جانب خود و با استقلال تام معجزه بیاورد، امری کاملاً مردود است؛ زیرا به استناد آیات قرآن و اعتراف خود پیامبر، صدور معجزه از جانب پیامبران منوط به إذن خداست (غافر/ ۷۸؛ آل عمران/ ۴۹؛ رعد/ ۳۸) و پیامبر در اجرای معجزه، مستقل از خداوند نیست (اعظم پرچم، معجزه در قرآن مجید، ۱۳۸۰: ۷۹؛ برای تفصیل، ر.ک: مصباح یزدی، معارف قرآن، ۱۳۸۴: ۱/ ۸۴-۹۳ مبحث چگونگی معجزه انبیاء).

سه. عدم توجه به سیاق آیات

فرستادن معجزه برای اتمام حجت است و این طور نیست که هر پیغمبری هر چه به او پیشنهاد کردند، انجام دهد؛ چرا که بسیاری از پیشنهادات به مصلحت نبود (ر.ک: مصباح یزدی، معارف قرآن، ۱۳۸۴: ۱/ ۸۴-۹۳) و ارائه معجزه از سوی پیامبر به خاطر هوس این و آن نیست؛ چرا که طبق سیاق آیات، زمانی با درخواست معجزه موافقت می‌شد که مطالبه‌کنندگان در طلب حقیقت باشند. در آیات اسراء/ ۹۰-۹۳ درخواست معجزه از سوی مشرکان مبنی بر جهل و لجاجت ایشان بود؛ لجاجتی که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست؛ زیرا آنان کارهای بس بزرگی را به رسول خدا پیشنهاد می‌کنند که بیشتر آنها از قدرت پیامبر خارج است و جز قدرت غیبی الهی، کسی توان انجام آن را ندارد، حتی برخی از آنها که اصلاً محال بالذات است مانند آوردن خدا و ملائکه در برابر چشم ایشان و غیره (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱۳/ ۲۸۱-۲۸۲).

ب) الگو و شایسته تبعیت

قدیس واژه‌های مسیحی است که با توجه به بار معنایی و تاریخچه آن، تنها در فرهنگ مسیحیت مصداق می‌یابد. با آنکه در دیگر ادیان از جمله در ادبیات دینی اسلام با واژه‌های قدس، قداست و مقدس برخورد می‌کنیم، از واژه قدیس خبری نیست. این واژه، به تدریج به حوزه اخلاق راه یافت و از سال ۱۹۵۸م. با مقاله «قدیسان و قهرمانان» ارمسون، در آثار اخلاقی

متفکران غربی راه پیدا کرد که بیشتر ناظر بر «ویژگی‌های اخلاقی» افرادی است که در جامعه به عنوان «الگوهای رفتاری» شناخته شده‌اند. این واژه ابتدا در فرهنگ مسیحیت بر افراد مؤمن و پرهیزگاری اطلاق می‌شد که، به دلیل کمالات اخلاقی و ارتباط با خداوند، شایستگی تبعیت داشتند (خزایی، قدیسان اخلاقی، ۱۳۸۴: ۱۴۵ و ۱۶۴).

بر اساس توضیحاتی که در فرهنگ مسیحیت برای قدیسان عنوان شده، آنها افراد با فضیلت، مقدس و باخدایی هستند که هم قادرند تا نزد خدا از کسانی که به درگاهشان دعا می‌کنند، شفاعت نمایند و هم توان انجام معجزات و کرامات را دارند؛ افرادی که علاوه بر جنبه‌های معنوی، به لحاظ اخلاقی نیز فراتر از حد تصور و انتظار بوده و اعمالی را انجام می‌دهند که مردم عادی به هیچ وجه قادر به انجام آن نیستند. قدیسان معمولاً این افعال را به سبب ارتباط نزدیکی که با خداوند دارند و فقط برای رضای خدا انجام می‌دهند (همان، ۱۴۷).

بنابراین، به طور کلی می‌توان صفات و ویژگی‌های قدیس به معنای دوم را چنین برشمرد: مؤمن و پرهیزگار، دارای منزلت و جایگاه رفیع نزد خداوند، شفاعت کننده نزد خداوند، صاحب معجزه و کرامت، و الگوی عملی - اخلاقی. حال، اگر مراد گلدزیهر از قدیس این معنا باشد، وی پنداشته که نه تنها پیامبر اکرم صاحب صفات فوق نبوده، بلکه خود ایشان نیز به این امر معترف بودند.

ارزیابی معنای دوم قدیس

آیات^[۵] و روایات^[۶] فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه به طور مستقیم و غیرمستقیم، صفات پنج‌گانه فوق را برای وجود مبارک پیامبر اکرم اثبات کرده است و بر خلاف ادعای باطل گلدزیهر، شخص پیامبر نیز خویش را مبرا از این صفات ندانسته‌اند. نمونه‌هایی از آیات و روایات را بر می‌شماریم:

یک. آیات قرآن

۱- آیات دال بر ایمان و پرهیزگاری پیامبر (توبه / ۶۸؛ بقره / ۲۸۵؛ شوری / ۱۵).

۲- آیات دال بر منزلت و جایگاه رفیع پیامبر نزد خداوند: آیات فراوانی وجود دارد که نام رسول خدا را در کنار نام خداوند باری تعالی ذکر کرده است که خود گواهی است بر جایگاه رفیع پیامبر در پیشگاه خداوند (مائده / ۳۳ و ۵۶؛ انفال / ۱ و ۱۳ و ۴۶؛ توبه / ۶۳ و ۷۱؛ نور / ۵۲ و ۶۳ و ...).

۳- آیات دال بر شفیعی بودن پیامبر نزد خداوند: آیات بسیاری درباره شفاعت کنندگان وجود دارد که با به کار بردن قیدی^[۷] برای شفیعیان، آنان را معرفی نموده که در رأس دارندگان آن صفات، وجود مقدس نبی اکرم است (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ۱ / ۲۶۳-۲۶۰).

آیه ۷۹ سوره اسراء نیز به اتفاق اکثر مفسران فریقین، دال بر مقام شفاعت پیامبر در روز قیامت است: «ومن اللیل فتهجد به نافله لك عسی أن یبعثك ربك مقاما محمودا» که مراد از این مقام، مقام شفاعت است که مختص به حضرت رسول می‌باشد (ر.ک: همان، ۱۳ / ۱۸۰؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲: ۶ / ۶۷۱؛ سیوطی، درالمنثور، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۹۷-۱۹۸؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۲: ۱۵ / ۹۷-۹۹).

۴- آیات دال بر صاحب معجزه و کرامت بودن پیامبر: همچنان که پیش از این ذکر شد، از برخی آیات قرآن چنین فهمیده می‌شود که پیامبر علاوه بر قرآن، صاحب معجزات دیگری مانند شق القمر (قمر / ۲۰۱) بوده است.

۵- آیات دال بر الگوی عملی - اخلاقی بودن پیامبر: چنان که قبلاً گذشت، آیات سوره احزاب از جمله آیاتی است که دال بر الگو و اسوه بودن شخص پیامبر اکرم برای همگان است. آیات فراوان دیگری نیز مردم را به اطاعت از رسول خدا در کنار اطاعت از خداوند فرا می‌خواند و این گواه است بر الگو بودن شخص پیامبر اکرم برای همگان؛ زیرا امر به اطاعت از دیگری مستلزم الگو بودن آن شخص می‌باشد (آل عمران / ۳۲ و ۱۳۲؛ نساء / ۱۳ و ۵۹ و ۶۹ و ۸۰؛ مائده / ۹۲؛ انفال / ۲۷؛ نور / ۵۴ و ۵۶؛ محمد / ۳۳؛ تغابن / ۱۲ و ...). همچنین آیات دیگری وجود دارند که به شایستگی و لزوم تبعیت از رسول خدا اشاره دارند (آل عمران / ۳۱؛ حشر / ۷؛ نور / ۶۳). حال، با وجود فراوانی این آیات، می‌توان الگو بودن پیامبر اکرم را انکار کرد؟! ^[۸]

دو. روایات نبوی

۱- روایات دال بر ایمان و پرهیزگاری پیامبر: فراوانی روایات در کتب حدیث و سیره نبوی از فریقین جای تردیدی در این خصوص باقی نخواهد گذاشت که شخص پیامبر به تقوا و پرهیزگاری و علم والای خویش در معرفت به خداوند اذعان نموده‌اند؛ مانند: «أنا أتقی من ولد آدم و أکرهم علی الله و لا فخر» (سیوطی، درالمنثور، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۹۹) (ر.ک: خرمشاهی و انصاری، ۱۳۷۶: ۷۴۴ و ۷۲۸)؛ لذا پارسایی و پرهیزگاری پیامبر امری است قطعی و غیر قابل انکار که کتب سیره مملو از این روایات است (ر.ک: بیهقی، دلائل النبوه، ۱۳۶۱: ۱ / ۱۵۹-۱۶۶).

۲- روایات دال بر منزلت رفیع پیامبر نزد خداوند: در کتب روایی اهل سنت و شیعه، روایات فراوان وارد شده است که شخص پیامبر خویشتن را بزرگ فرزندان آدم و حبیب خداوند و برترین آفریدگان و محبوب‌ترین و گرامی‌ترین آنها نزد خدای متعال معرفی می‌نمایند (ر.ک: فیروزآبادی، فضایل الخمسه من الصحاح الستة، ۱۳۹۲: ۱ / ۴۴-۴۲).

۳- روایات *دال* بر شفیع بودن پیامبر نزد خداوند: مقام شفاعت پیامبر در روز قیامت امری متفق و قطعی نزد فریقین است و روایات بسیاری از پیامبر اکرم در این باره وارد شده است؛ مانند: «... و من أتانی زائراً وجبت له شفاعتی و من وجبت له شفاعتی وجبت له الجنة...» (کلینی، ۱۳۶۲: ۴/۵۴۸؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱۴۰۴: ۲/۵۶۵؛ صدوق، عیون الاخبار، ۱۳۷۸: ۱/۱۳۶؛ مجلسی، بحارالانوار، بی تا: ۴۹/۲۳۸).

در کتب تفسیری شیعه و اهل سنت نیز روایات فراوانی از شخص نبی در این زمینه وارد شده است. (ر.ک: کاشانی، منهج الصادقین، ۱۳۳۶: ۲/۱۸۱؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵: ۳/۳۳۶؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن، ۱۴۱۹: ۵/۱۶).

۴- روایات *دال* بر صاحب معجزه و کرامت بودن پیامبر: همچنان که پیش تر گذشت، روایات زیادی مبنی بر ظهور معجزات مکرر از پیامبر اکرم نقل شده است (ر.ک: عطاردی، زندگانی چهارده معصوم، ۱۳۹۰: بخش اول ۹-۴۴؛ محرمی، جلوه‌های اعجاز معصومین، ۱۳۷۸: ۱۴۴-۱۱؛ فیروزآبادی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ۱۳۹۲ق: ۱/۸۳-۵۴؛ بیهقی، دلائل النبوه، ۱۳۶۱: ۲/۳۸-۳۶ و ۲۶۶-۲۶۴).

۵- روایات *دال* بر الگوی عملی و اخلاقی بودن پیامبر: روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است که نبی اکرم مسلمانان را به پیروی و تبعیت از سنت و سیره عملی و اخلاقی خویش امر فرموده‌اند؛ مانند: قال رسول الله ﷺ: «من رغب عن سنتی فلیس منی، ثم تلا هذه الآية قل إن كنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله» (سیوطی، درالمنثور، ۱۴۰۴: ۲/۱۷؛ مجلسی، بحارالانوار، بی تا: ۲/۲۲۰؛ کلینی، الکافی، ۱۳۶۲: ۲/۸۵).

نتیجه

۱- نحوه رویارویی گلدزیهر با منابع نقلی اسلامی اعم از آیات و روایات و نیز کیفیت بهره‌گیری از آنها حاکی از آن است که وی به جای اتخاذ «روش استقرایی» در تحقیق علمی خود، «روش استدلالی» را در پیش گرفته است. در حقیقت، او با نظام ذهنی از پیش ساخته، به سراغ این منابع می‌رود تا انطباقی میان نظراتش با آن منابع بیابد. بدین ترتیب، گاهی شواهد را به سختی بر آنچه درصدد اثباتش برآمده، تحمیل می‌کند. چگونگی مواجهه او با آیه اسوه حسنه و ارائه نظری خلاف نص صریح آیه، حاکی از در تنگنا افتادن او و یکی از نواقص روش استدلالی او می‌باشد.

- ۲- عدم توجه به مجموعه آیات و روایات نبوی در خصوص یک موضوع اشکال کلی وارد بر استدلال‌های گلدزیهر است که خود، نشان از عدم احاطه و تسلط وی بر منابع غنی اسلامی است. همچنین داشتن پیش‌فرض‌های باطل درباره پیامبر اعم از عدم اتصال پیامبر به وحی، تألیف قرآن توسط شخص نبی و عدم برخورداری پیامبر از ملکه عصمت اشکال دیگری است، در حالی که نداشتن پیش‌فرض از مقدمات روش علمی است.
- ۳- نحوه استناد گلدزیهر به آیات قرآن برای اثبات نظریه خویش مبنی بر ردّ مقام اسوه حسنه پیامبر، حاکی از عدم تسلط وی بر قواعد ادبیات عرب، نگاه سطحی به آیات قرآن و در نتیجه، تقطیع آیه یا عدم توجه به صدر و ذیل آیات، عدم آگاهی از معنای دقیق مفردات قرآنی، نداشتن نگاهی جامع به آیات یک موضوع و عدم بهره‌گیری از آرای مفسران شیعه و اهل سنت می‌باشد که جملگی این اشکالات، بستر را برای ارائه تفاسیر نادرست وی از آیات قرآن فراهم کرده است.
- ۴- در برخی موارد، ادعای بدون دلیل و سند نیز یکی دیگر از اشکالاتی است که بر اظهارات گلدزیهر و مطالعات اسلامی وی وارد است.

پی‌نوشت‌ها

[۱] از مهم‌ترین آثار گلدزیهر کتاب «العقيدة و الشريعة فى الاسلامی» و «مذاهب التفسیر الاسلامی» است که به گفته عبدالرحمن بدوی، مشهورترین و کامل‌ترین و مؤثرترین تحقیقات گلدزیهر است. کتاب العقیده او پیش از مذاهب نگاشته شد. نام اصلی آن «گفتارهایی درباره اسلام» است که در شش بخش تنظیم شده و به خوبی نمایانگر افکار گلدزیهر پیرامون اسلام است، ولی بن مایه و ریشه افکار او را در بخش نخست این کتاب تحت عنوان «محمد و اسلام» می‌توان جست‌وجو کرد. این مبانی فکری او چون روحی در سایر بخش‌های کتاب وی دمیده شده است (برای تفصیل زندگینامه و آثار گلدزیهر، رک: بدوی، فرهنگ کامل خاورشناسان، ۱۳۷۵: ۳۲۹-۳۳۵).

[۲] «گفتارهایی درباره اسلام» در اصل به زبان آلمانی به نگارش درآمده است. ترجمه فارسی این کتاب با نام «درس‌هایی درباره اسلام» توسط علی نقلی منزوی انجام شده و ترجمه عربی آن با عنوان «العقيدة و الشريعة فى الاسلامیة» نشر یافته است (برای توضیح بیشتر، رک: منزوی، ۱۳۵۷: ۲۶).

[۳] ذکر طبقات بدین سبب است که یکی از کتب اهل سنت که بسیار مورد استناد، گلدزیهر قرار گرفته، طبقات ابن سعد می‌باشد.

[۴] این آیات بیانگر آن است که مردم از پیامبر مطالبه معجزه نمودند، اما ایشان در پاسخ به درخواست مردم، از آوردن معجزه امتناع کردند و نه تنها معجزه‌ای نیاوردند، بلکه فرمودند: «من جز بشری که به رسالت فرستاده شده ام نیستم».

[۵] ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (انبیاء / ۲۸)؛ ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف / ۸۶)؛ ﴿إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم، ۸۷) و...

[۶] رجوع به آیات از آن جهت که به ادعای وی، مؤلف قرآن شخص پیامبر است.

[۷] تنها روایات نبوی مراد هستند. برای بررسی این ادعا که شخص نبی معترف به عدم قدیس بودن خویش هستند.

[۸] لازم به ذکر است، گلدزیهر از جمله مستشرقانی است که نسبت به حدیث اسلامی رویکردی شکاکانه داشته و اعتبار حدیث اسلامی را انکار نموده است (ر.ک: پارسا، حدیث در نگاه خاورشناسان، ۱۳۸۸: بخش مقدمه)، اما از آنجا که وی در مقام عمل، اظهارات خویش را مستند به منابع روایی بیان کرده است، لذا پژوهش پیش روی در مقام پاسخ‌گویی به اظهارات او به روایات اسلامی متمسک شده است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، معجزات النبی، بی‌جا: المکتبه التوفیقیه، بی‌تا.
۴. الهامی‌نیا، علی اصغر، رسول الله اسوه حسنه بشری، فصلنامه حصون، شماره ۳، ۱۳۸۵ش.
۵. بدوی، عبدالرحمن، فرهنگ کامل خاورشناسان، ترجمه شکرالله خاکرند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۶. بنایی جهرمی، مهدی، الم این است محمد ﷺ؛ ظلمت زدایی پیامبر از حیات انسان معاصر، خردنامه همشهری، شماره ۳، ۱۳۸۵ش.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۸. بی‌نام، تفسیر قرآن مجید/ اعجاز پیامبر به خاطر هوس این و آن نیست، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال سیزدهم، شماره ۵، خرداد، ۱۳۵۱ش.
۹. بی‌نام، نوح و روش‌های نفی دعوت الهی توسط مردم، فکر و ثقافه (مصدر مجله: سایت بیانات)، سال یازدهم، بی‌تا.
۱۰. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوه، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۱۱. پارسا، فروغ، حدیث در نگاه خاورشناسان؛ بررسی و تحلیل مطالعات حدیث شناختی هارالد موتسکی، تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۸ش.
۱۲. پرچم، اعظم، معجزه در قرآن مجید، مجله تخصصی کلام اسلامی، شماره ۳۹، پاییز، ۱۳۸۰ش.
۱۳. پورطباطبایی، سید مجید، قرآن پژوهی گلذیهر، مجله قرآن و مستشرقان، شماره ۲، تابستان، ۱۳۸۶ش.
۱۴. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۱۵. حکیم، محمد باقر، المستشرقون و شبهاتهم حول القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ق.
۱۶. خرمشاهی، بهاءالدین و انصاری، مسعود، پیام پیامبر، تهران: منفرد، ۱۳۷۶ش.
۱۷. خزایی، زهرا، قدیسان اخلاقی، فصلنامه فلسفه، کلام و عرفان، قم، سال ششم، شماره ۴، ۱۳۸۴ش.
۱۸. ربیع نتاج، سید علی اکبر، نقدی بر ادعای تعارض در نصوص قرآن کریم، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران، ۱۳۸۱ش.
۱۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۰. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر الماثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. صادقی ارزگانی، محمد امین، عصمت، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۳ش.
۲۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۲۳. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۲۴. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۷. عطاردی، عزیزالله، زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۲۸. علوی مهر، حسین، و حیانت نص، قبسات، سال هشتم، شماره ۲۹، ۱۳۸۲ش.
۲۹. غزالی مصری، محمد، محاکمه گلدزیهر صهیونیست، ترجمه صدر بلاغی، تهران: انتشارات حسینییه ارشاد، ۱۳۶۳ش.
۳۰. فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.

۳۱. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، به تحقیق حسین اعلمی، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۳۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۳۳. کاتب الواقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبیر، طهران: طبع مدینه لیدن من منشورات مؤسسه النصر، ۱۳۲۱ق.
۳۴. کاشانی، ملا فتح الله، منهج الصادقین فی زام المخالفین، تهران: کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
۳۵. کریمی، حمید، عصمت نبی، معرفت، شماره ۳۹، ۱۳۷۹ش.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
۳۷. گلدزیهر، ایگناس، العقیده والشریعه فی الاسلامی، مترجمان به عربی و تعلیقه: محمد یوسف موسی، عبدالعزیز عبدالحق و علی حسن عبدالقادر، بیروت: دار الرائد العربی، ۱۹۴۶م.
۳۸. گلدزیهر، ایگناس، درس‌هایی درباره‌ی اسلام، مترجم فارسی: دکتر علینقی منزوی، تهران: انتشارات کمانگیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷ش.
۳۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار ائمه الأطهار، تهران: انتشارات اسلامیة، بی‌تا.
۴۰. محرمی، غلام حسن، جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۴۱. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن (۵ و ۴) راه و راهنما شناسی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ش.
۴۲. نبویان، سید محمود، قرآن حقیقتی ماورائی یا الفاظ بشری؟، رواق اندیشه، شماره ۲، ۱۳۸۰ش.
۴۳. هاشمی، سید حسین، قرآن و شاخصه‌های اخلاق نبوی، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴۶ و ۴۷، ۱۳۸۵ش.
۴۴. هیتو، دکتر محمد حسن، المعجزة القرآنیة، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق.